




تاریخ روابط ایران و آلمان

برادفورد. جی. مارتین
ترجمہ: پیمان آزاد / علی امید



www.KetabFarsi.com

تاریخ روابط ایران و آلمان

برادفورد. جی. مارتین

تاریخ روابط ایران و آلمان

ترجمہ پیمان آزاد، علی امید



خیابان دکتر شریعتی - نیش سه راه طالقانی بلاک ۱۵۱ طبقه سوم تلفن ۷۵۶۶۴۵
مؤسسه بیک ترجمه و نشر

تاریخ روابط ایران و آلمان

نوشتہ برادفورد جی. مارتین

ترجمہ پیمان آزاد - علی امید

چاپ اول ۱۳۶۸

تعداد ۳۰۰۰

چاپ و صحافی: اتاق چاپ

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۱۷	فصل اول: عصر بیسمارک (۱۸۷۳—۱۸۹۰)
۷۵	فصل دوم: بسوی امپریالیسم (۱۸۹۰—۱۹۰۵)
۱۴۹	فصل سوم: اوج و حضيض امپریالیسم آلمان (۱۹۰۶—۱۹۱۲)
۳۱۶	نتیجه
۳۳۷	فهرست منابع

مقدمه

فلات ایران که از یک سوم میان خلیج فارس و اتحاد جماهیر شوروی و از سوی دیگر میان ترکیه و عراق در غرب و افغانستان و پاکستان در شرق قرار دارد، در گذشته نه چندان دور نیز همانند امروز مورد توجه قدرت‌های بزرگ بود و در نیمه دوم قرن نوزدهم به منزله کانون منازعه میان بریتانیای کبیر و روسیه تزاری بشمار می‌آمد، چه این دو قدرت هریک خواهان حفظ راههای ارتباطی، تجارت و کسب مناطق نفوذ سیاسی در این کشور بودند، به طوری که می‌توان گفت ایران نه تنها صحنه رقابت روسیه و انگلستان در آسیا درآمد، بلکه این کشور به منزله صحنه شدیدترین برخورد این دو قدرت بود.

با آغاز قرن بیستم، همزمان با اوج رقابت روس و انگلیس در ایران، اوضاع سیاسی با ورود ناگهانی قدرت ثالث، یعنی امپراطوری آلمان بغرنج‌تر گشته بود، زیرا کشور تازه‌وارد از چنان نیرویی برخوردار بود که اعمال توجهی دقیق را از سوی (دوقدرت رقیب-م) ایجاب می‌کرد و شاید در این قسمت شرح خلاصه‌ی از دوره‌های فعالیت آلمانی‌ها در ایران سودمند باشد.

در اکتبر سال ۱۸۹۸ امپراطور آلمان ویلهلم دوم با سلطان عبدالحمید در قسطنطنیه ملاقات کرد و اندکی پس از آن امپراطور در دمشق اعلان کرد که سیصد میلیون مسلمانان جهان می‌توانند به او همچون دوست و حامی خود بنگرند. این گفته ویلهلم دوم با توجه به پروژه راه آهن بغداد که احداث آن از همان سال شروع شد از اهمیت زیادی برخوردار بود و چرخش محسوسی را در سیاست خارجی آلمان نشان می‌داد.^۱

ویژگی‌های این سیاست جدید که نخستین مراحل آن به «دور نوین» یا «سیاست جهانی»^{*} معروف است شامل عطف توجه همگان به شهرت همه جانبه آلمان، پیشبرد هر چه بیشتر تجارت خارجی آن کشور و تحقق آرزوی ملت آلمان در مورد نیرومندی و غنای آلمان بسان دیگر قدرت‌های معظم می‌شد. این احساسات توسط امپراطور جدید که تنها از سال ۱۸۸۸ به سلطنت رسیده و شخصیتی ممتاز داشت و دستخوش تمایلات شدید ناسیونالیستی بود پیوسته تقویت می‌شد. از سوی دیگر باید گفت که پیدایش این «دور نوین» در «سیاست جهانی» آلمان جنبه تصادفی نداشت و ریشه آن تضاد میان صاحبان صنایع و زمین‌داران بود. در این زمان «اجتماع خوش» آلمانی با احساس خطر از سوسیال دموکرات‌ها و همچنین در اثر سیاست‌های نابهنگام ویلهلم دوم احساس نگرانی شدیدی می‌کرد. در دهه نود زمین‌داران پروسی به صاحبان صنایع سیلزی و روهر تسلیم شدند و این صاحبان صنایع برای حفظ موقعیت ممتاز خود که بیسمارک در امپراطوری جدید به آنان داده بود، سیاست خارجی محافظه کارانه صدراعظم را به بوتۀ فراموشی سپردند و موافقت به ساختن نیروی دریائی

* "Neue Kurs" or "Weltpolitik"

معظم و کسب مستعمرات کردند درحالیکه یونکرها (فتودال‌های پروس — م) در پی بازداشتن روسیه از دست یازیدن به جنگ در دو جبهه بودند، این زمان صاحبان صنایع علیرغم مخالفت و بدگمانی روسیه متوجه خاورمیانه و دور شدند.

وجود امپراطوری عثمانی بهترین محل فعالیت برای سرمایه‌داران و صاحبان صنایع بزرگ آلمانی بشمار می‌رفت، چه در این زمان بیشتر کشورهای آفریقائی میان قدرت‌های بزرگ تقسیم شده و دست آلمان تقریباً از این قاره کوتاه مانده بود و عملاً بازارهای کمی باقی مانده بود، و امپراطوری عثمانی عظیم‌ترین آنها بود و روی این اصل امپراطوری عثمانی می‌توانست بزرگترین جولانگاه آلمان باشد. باید به خاطر سپرد که امپراطوری عثمانی تا قبل از سال ۱۹۱۸ شامل کشورهای امروزی عراق، سوریه، اردن، اسرائیل و قسمتهائی از عربستان سعودی می‌شد و مرزهای آن در مجاورت مصر (که در آن زمان تحت الحمایه بریتانیا بود)، قرار داشت.

نفوذ در خاورمیانه با وضعیّت ملی آلمان در آن زمان مطابقت کامل داشت. این واقعیّت به سرعت مورد توجه کسانی که می‌خواستند از چنین توسعه‌طلبی تجاری برخوردار شوند قرار گرفت. زمانی که طبقات متوسط همه‌جا پسند محافل تجاری آلمانی بود که از این راه سود فراوانی عاید خود می‌کردند و اینان پیوسته با تبلیغ مشکلات موجود در مستعمرات افکار عمومی را به اهداف خود جلب می‌کردند و توده‌های مردم نیز از تبدیل میهن خود به یک قدرت جهانی ابراز رضایت می‌نمودند و قبولاندن این سخن که اینک با نفوذ در عثمانی امیدهائی برای بسط تجارت و افزایش جمعیت برای استمرار موجودیت امپراطوری بوجود آمده است به این توده‌ها آسان بود و آنگاه نوبت تبلیغ احداث ناوهای بزرگ دریائی که برای حفاظت از مناطق دور افتاده تحت نفوذ ضرورت داشت

ازسوی صاحبان صنایع فرا رسید و در کنار آن تبلیغات پر سر و صدائی نیز درمورد تحصیل منابع خام جدید، کسب بازار فروش و یافتن مناطق گسترده سرمایه‌گذاری نیز انجام گردید و طبیعی است که این تبلیغات افکار عمومی ملّتی را که از تحرک فراوانی برخوردار بود کاملاً جذب می‌کرد.

اقا زمانی فرا رسید که هزینه اداره مستعمرات افزایش یافت و منافع بی‌درنگ حاصل از مستعمرات در مقایسه با سرمایه‌گذاری در آنجا رو به کاهش نهاد و بدیهی است که در این موقعیت دست یازیدن به نوع جدیدی از استعمار مطرح شد و سرمایه‌داران و بازرگانان آلمانی روانه کشورهای «توسعه نیافته» شدند و تلاش کردند که بازارهای آن نقاط را تسخیر کنند. این درست همان روشی بود که آلمانها در عثمانی اعمال کردند و بعداً در پی آن شدند که همان شیوه را نیز در ایران دنبال کنند. عثمانی و ایران اکثر مناطق خاورمیانه را شامل می‌شد و از این روی لازم بود که این مناطق به جای مستعمرات واقعی، در معنی اقتصادی مورد استثمار قرار گیرند. گویانکه برخی از ناسیونالیستهای رادیکال آلمان تمایل به ایجاد یک امپراطوری منطقه‌یی کامل (که آلت اجرای مقاصد آلمان باشد — م) داشتند ولی برای بسیاری از آلمانها ایجاد یک مستعمره اقتصادی نسبت به تشکیل چنان امپراطوری از لحاظ برخورد آلمان با دیگر قدرت‌ها از خطرات کمتری برخوردار بود.

یکی از طراحان اصلی برنامه بسط نفوذ آلمان در خاورمیانه مارشال فون-بی‌براشتاین^۵ بود که از ۱۸۹۷ تا ۱۹۱۲ سفیر آلمان در باب‌عالی بود و نامبرده اعتقاد داشت که اجرای این برنامه باعث درگیری روسیه و آلمان نخواهد شد، درحالیکه خلاف این تصور واقعیت یافت. بهرحال

* Von Biebrstein

هنگامی که آلمان در عثمانی با دیگر قدرت‌های امپریالیستی به رقابت افتاد، کوشش‌های آن در ایران نیز افزایش یافت و کشور اخیر هدف صاحبان صنایع و پیشگامان طرح راه‌آهن بغداد گردید.

دور اول امپریالیسم آلمان در سال ۱۸۹۸ همزمان با کوشش در جهت احداث خط آهن بغداد به تهران انجام گرفت. دور دوم این فعالیت بین سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۱۱ بود که طی آن منافع آلمان به مسائل سیاسی و بانکداری متوجه شد، گواینکه در این دور کوشش در جهت امتداد خط آهن بغداد به داخل خاک ایران همچنان ادامه داشت. با تمام اینها ورود آلمان به فلات ایران با قرارداد ۱۹۱۱ روسیه و آلمان با یک ضربه دیپلماسی از سوی روسیه سد شد و بدنبال آن فترت کوتاهی در کوشش‌های آلمان در این رهگذر بوجود آمد.^۳

از سال ۱۸۹۸ بعد سیاست‌های آلمان در ایران با سیاست‌های این قدرت نوظهور بین سالهای ۱۸۷۳ تا ۱۸۹۰ تفاوت عمده‌ی داشت. در نظام بیسمارکی جایی برای ستیزه‌جویی با روسیه وجود نداشت و صدراعظم نه با منافع امپریالیستی روسها در ایران درگیر می‌شد و نه به امتیازات ویژه روسیه در این کشور تخطی می‌کرد زیرا از نظر او آلمان از درگیر شدن در امور ایران هیچگاه نمی‌توانست طرفی ببندد و این روشی بود که بیسمارک علیرغم اصرار مداوم ناصرالدین شاه درمورد کمیک همه جانبه، روی آن پافشاری می‌کرد.^۳

بسط نفوذ امپریالیسم آلمان در ایران از سوی دست اندرکاران این کشور نیز آسان گردید، زیرا حُکام و سیاستمداران به این گمان بودند که با فراخواندن یک قدرت ثالث و استفاده از آن علیه روسیه و بریتانیا خواهند توانست خود را از فشار نامطبوع آن دو قدرت برهانند و اینان بر این باور بودند که از این طریق استقلال ایران تأمین خواهد گردید، اما متأسفانه از نظر ایران این نقشه به ناکامی گرائید و اوضاع ایران میان سالهای

۱۹۱۱ و ۱۹۱۹ (در پی اجرای این سیاست - م) بیش از پیش نابسامان شد.^۴

درباره رقابت‌های روسیه و انگلستان در ایران از نظر منابع تاریخی کمبودی وجود ندارد اما از آنچه به فعالیت‌های امپریالیسم آلمان در ایران مربوط می‌شود اطلاعات کمی در دست است و این کتاب نخستین بررسی درباره این موضوع می‌باشد و مؤلف امیدوار است از این راه بتواند خلاء موجود در این امر را (امری که تنها در کتب تاریخی و مآخذ ایرانی به آن اشاره شده و اکثراً کاملاً از مآخذ تاریخی توسعه نفوذ آلمان در خاورمیانه حذف می‌شود) پر کند.

طبیعی است برای انجام چنین تحقیقی باید از منابع اطلاعاتی دو جانبه استفاده کرد ولی متأسفانه استفاده زیاد از بایگانی وزارت خارجه ایران غیر ممکن بود و گواینکه مؤلف برای استفاده به آن وزارت نیز متوسل شد ولی توفیق چندانی نداشت و البته خواست من انکار کمک‌های مقامات ایرانی نیست. این بایگانی در دو اطاق بزرگ طبقه هم کف در ساختمان جدید وزارت خارجه ایران که توسط مسئولی که هرسال اداره میشود قرار دارد، وی تنها کسی است که از سیستم طبقه‌بندی اسناد و مدارک مطلع می‌باشد. نظر باینکه بایگانی فوق از مواد زائدی نیز آکنده است، یافتن اسناد مورد نظرکاری بسیار مشکل است و توفیق محقق تنها با «شانس» وی مربوط می‌باشد. اگرچه به مؤلف اجازه داده شد که از اسناد و مدارک میکروفیلم تهیه نماید ولی بعداً معلوم شد که بسیاری از فیلم‌ها ارتباطی با این بررسی نداشته است. و این پیش‌بینی که چه موقع آرشیوهای آن وزارت‌خانه جهت استفاده مورخان باز خواهد شد کاری دشوار است ولی بهرحال نویسنده مایل است مراتب سپاس خود را به آقایان عبدالله انتظام (وزیر خارجه اسبق ایران) و جلال عبده (مدیر کل سیاسی آن وزارت در ۱۹۵۴) بخاطر

صدور اجازه دستیابی اینجانب به آرشیوها تقدیم کند.

اما منابعی که درباره این موضوع در ایران انتشار یافته است بگونه‌ی دیگر است، البته منابعی که شامل مسائل مربوط به این دوره می‌شود وجود دارند ولی در این منابع در مورد فعالیت‌های آلمان مطالب بسیار اندکی یافت می‌شود، و به طور کلی تمام این منابع قابل دسترسی شامل دوره‌های روزنامه‌ها، شرح مذاکرات مجلس و دیگر بررسی‌های ناچیز می‌شود و کوتاه سخن آنکه اکثر تحقیقات مورخان ایرانی درباره قرن نوزدهم از کیفیت ضعیفی برخوردارند.

اما در مقابل آرشیو وزارت خارجه آلمان بویژه آرشیو سیاسی اول آ آن که این بررسی بر آن استوار است بسیار غنی بود و تقریباً بیانگر تمام موضوعات مورد بررسی است، البته با استثنای مطالب مربوط به فروش تسلیحات، رابطه نظامیان با این معاملات و فعالیت‌های ناو امپراطوری در خلیج فارس، احتمالاً مطالب مربوط به این امور در آرشیو نیروی دریائی و زمینی وجود دارد که متأسفانه مؤلف به دیدن آنها نائل نگردید.

از سال ۱۹۴۵ تا سالهای ۵۶-۱۹۵۵ این آرشیوها در اختیار وزارت خارجه بریتانیا و در لندن بود و مؤلف توانست که در تابستان ۱۹۵۵ تمام اسناد مربوطه را مورد بررسی قرار داده و از آنها میکروفیلم تهیه کند و فعلاً این میکروفیلم‌ها برای استفاده علاقمندان در کتابخانه دانشگاه پرینستون به امانت گذاشته شده است و گذشته از آن یک نسخه آن نیز در آرشیو عمومی شهر لندن قرار دارد. اسناد مهم آلمانی نیز اینکه به آرشیو وزارت خارجه این کشور به بن انتقال یافته که علاقمندان می‌توانند در صورت تقاضا از مسئولان امر آنها را مورد بررسی قرار دهند.

در حالیکه راجع به ایران مطالب ارزنده‌ای در نشریه ارگان آرشیو آلمان وجود دارد، مطالب عمده دیگری نیز راجع به این امر در

پرونده‌های مربوطه هست که تاکنون منتشر نشده‌اند و البته علل آن نیز معلوم است: اولاً این کار نیاز به داشتن بودجه‌ی هنگفت دارد که بسبب کمبود آن مجبور به انتخاب مدارک مهم شده‌اند؛ ثانیاً از لحاظ مکانی نیز اشکالاتی در این باره هست و ثالثاً جدی‌تر از همه اینکه در این میان کسانی نیز بودند که به طور عمد سعی در انتشار نیافتن این اسناد می‌کردند، بعنوان مثال بسیاری از مطالب مربوط به میانجیگری آلمان در درگیری‌های مرزی ایران و عثمانی در سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ از این اسناد حذف شده‌اند و ضمناً مطالب مربوط به روابط ایران و آلمان طی سالهای ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۸ نیز هیچگاه منتشر نشدند، گویا اینکه شاید حذف این مطالب عمدی نبوده باشد و احتمالاً به سهل‌انگاری ویراستاران مربوط باشد.

درباره روابط ایران و آلمان مطالب بیشماری نیز در روزنامه‌ها و نشریات مختلف معاصر می‌توان یافت که از برخی از آنها، این اثر استناد شده است و علاوه بر آن مؤلف از آرشیو کراسینی^{*} نیز بهره برده است.

در اینجا مایلم از آقای سی. ایچ فون^{**} مسئول کتابخانه وزارت خارجه انگلیس در لندن بخاطر فرصتی که به من جهت استفاده از آرشیو آلمانی مطالب مربوط به ایران و تهیه میکروفیلم‌های مربوطه دادند تشکر کنم و همچنین مراتب قدردانی خود را به مسئولان آرشیو دولتی هامبورگ، کتابخانه دانشگاه کلن، کتابخانه باواریا، کتابخانه دانشگاه هایدلبرگ بخاطر صدور اجازه دسترسی به آرشیو روزنامه‌ها و تهیه میکروفیلم تقدیم می‌نمایم. از کمک‌های بی‌دریغ آقایان پروفیسور آل. وی. توماس^{***} و ت. سی. یانگ⁺ و د. ا. روستو⁺⁺ (از

* Krasnyi Archive ** C.H. Forne *** L.V. Thomas

+ T.C. Young ++ D.A. Rustow

دانشگاه پرینستون) و دکتر ولفگانگ هاگ^{*}، کوچر^{oo} (سفیر اسبق آلمان) در ایران) نیز تشکر می‌کنم و همچنین در اینجا باید از آقای سرهارولد نیکلسون^{ooo} بخاطر اجازه استفاده از یک دست‌نوشته منتشر نشده پدر ایشان و از آقایان جی. دبلیو. اف هال گارتن⁺ و فریتس اپشتاین⁺⁺ و بی. ال. وین برگ⁺⁺⁺ و فیروز کاظم زاده و دی. سی. وات و اولریش گرکه که به پرسش‌های اینجانب پاسخ دادند سپاسگزاری نمایم. از خانم اِف. برین دیچ و ژانت فرنیچ بخاطر تایپ مطالب، از خانم سوزان ویلیامز و سلی براون و ادوارد ریک نیز بخاطر ترجمه مطالب روسی تشکر می‌کنم.

بی. جی. هارتین

صلاحیه - ظفّار

عربستان جنوبی ژانویه ۱۹۵۹

* Wolfgang Haag

+ G.W.F. Hallgarten

** Kutscher

++ Fritz Epstein

*** Sir Harold Nicolson

+++ G.L. Weinberg

یادداشت‌های مقدمه

۱. برای توضیحات بیشتر دربارهٔ حوادث بین ۱۸۹۰ و ۱۹۰۵ به فصل دوم مراجعه کنید.
۲. برای آگاهی از خط‌مشی سیاسی آلمان در سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱، فصل سوم را ببینید.
۳. فصل اول شامل بحثی دربارهٔ روابط ایران و آلمان از ۱۸۷۳ تا ۱۸۹۰ است.
۴. فصل چهارم (نتیجه) بحثی را دربرمی‌گیرد که در آن، هدفهای سیاسی و اقتصادی در کل دوره‌ای که در این تحقیق مطالعه شده است، تجزیه و تحلیل می‌کند.
۵. برای بحثی دربارهٔ نوشته‌های تاریخی جدید ایران به مقاله‌ای تحت عنوان «تاریخ نویسی جدید ایران» نوشتهٔ فیروز کاظم زاده در مجلهٔ میدل ایسترن (امور خاورمیانه) آفرز، اکتبر ۱۹۵۶، ۳۴۰-۳۳۴. (Middle Eastern Affairs, October 1956, 334-340).
- مراجعه نمائید. بهترین مورخین ایرانی درحال حاضر احتمالاً ابراهیم تیموری و مهدی ملکزاده هستند. سایرین فقط منابع معروف اروپائی را ترجمه، خلاصه یا تألیف کرده‌اند که اصالت و ارزش کارشان را محدود می‌کند.
۶. اسناد و مدارک جدیدی که برای اولین بار از آنها در این کتاب استفاده شده با حروف اختصاری DAA (Dokumenten des Auswärtigen Ants) و سایر اسنادی که از (Die Gross Politik) اخذ شده‌اند با حروف اختصاری GP مشخص شده‌اند.

فصل اول

عصر بیسمارک ۱۸۹۰-۱۸۷۳

۱

برای بررسی و دنبال کردن مراحل نفوذ امپریالیسم آلمان در ایران، بدو لازم است که موقعیت ایران را در صحنه روابط بین الملل بویژه در پایان قرن هجدهم بدرستی بشناسیم، ضمن اینکه آگاهی از روابط ایران با روسیه و بریتانیا نیز جهت ارزیابی روابط ایران و آلمان از اهمیت بسزایی برخوردار است زیرا که هنگام عطف توجه آلمان به ایران، کشور اخیر زیر سیطره و استیلای دو قدرت معظم یعنی روسیه و انگلستان قرار داشت.

منافع روسیه در ماوراء قفقاز و ایران بطور کلی جنبه تجارتهی داشت تا آنکه اوضاع بگونه دیگری گردید و بهانه (برای گسترش نفوذ - م) بدست آنان افتاد. چگونگی آنکه کاروان‌های روسی که از قفقاز عبور می‌کردند گاهی مورد حمله اهالی بومی قرار می‌گرفتند که این خود بهانه‌ای برای گسترش متصرفات جنوب شرقی برای روسها بود. پیوسته

شدن تدریجی گرجستان به امپراطوری روسیه، بعد از یک دوران کوتاه تحت الحمایگی یکی از وقایع مهم سال ۱۸۰۵ بشمار می‌آید. گرجستان حدود دو بیست سال بر حسب اوضاع و احوال یا تحت حاکمیت عثمانی بود و یا در زیر سلطه صفویان بسر می‌برد و هر دو کشور ایران و عثمانی از پیشرفت و گسترش نفوذ روسها در این منطقه حساس پیوسته نگران بودند. ولی با آغاز سده نوزدهم هیچ‌یک از دو قدرت توان آنکه روسیه را از اراضی ماوراء قفقاز بیرون برانند، نداشتند. در مورد بسط نفوذ روسیه در ماوراء قفقاز نگرانی انگلستان از ایران و عثمانی کمتر نبود، زیرا در آغاز قرن نوزدهم روسیه که با فرانسه متحد بود، با روش خود خیال انگلیسها را ناآرام می‌کرد و اینان که در سال ۱۸۰۰ یورش مشترک فرانسه و روسیه را به هند امری قریب الوقوع می‌دانستند با فتحعلیشاه اتحاد دو جانبه‌یی بستند که طبق آن می‌بایست کلیه اتباع فرانسوی از ایران اخراج گردند. هدف اصلی از عقد این قرارداد دو جانبه دفع تجاوز روسیه بود. اما هنگامیکه بریتانیا علاقه خود را نسبت به دفاع از ایران کاهش داد، شاه به بستن اتحاد مشابهی با فرانسه دست یازید، چرا که در این زمان فرانسه و روسیه باهم دشمنی داشتند و وی (شاه ایران - م) امیدوار بود به اهداف قبلی خود (در مورد اخراج روسها از قفقاز - م) دست یابد. اما این قراردادها عمر کوتاهی داشتند چون فرانسه بزودی با روسیه روابط دوستانه خود را تجدید کرد و در این میان بود که فتحعلیشاه برای بار دوم با انگلستان متحد شد و این دومین اتحاد با انگلستان برای ایران از ارزش کمتری برخوردار بود، زیرا که در ۱۸۱۲ انگلستان دوستی ایران را فدای تفاهم هرچه بیشتر با روسیه ساخت، کوتاه سخن آنکه دیپلماسی فتحعلیشاه نتیجه‌اش از دست رفتن مناطقی از ایران و تحصیل قدرت برای روسیه گردید.

جنگهای عصر ناپلئون نیز نتیجه عمده‌یی در برداشت و این همانا

پیشرفت فتوحات روسیه در قفقاز بود. میان سال‌های ۱۸۱۲ تا ۱۸۱۵ روسها تمام هم خود را مصروف نبرد بر ضد فرانسه و پیشروی در قفقاز کردند (تا پس از سقوط ناپلئون - م) دامنه پیشرفت خود را محدود نمودند و پس از کنگره وین استعمار و اشتغال به طور منظم ادامه یافت. حرکات محدود نظامی روس‌ها با احداث جاده‌های نظامی تسهیل گردید و باین ترتیب با ساختن پایگاه‌هایی مستحکم و رفیع، نفوذ روسیه در این نواحی همیشگی شد. در دهه ۱۸۲۰ صنعت نوپای نساجی روسیه برای فاتحان روسی این مناطق موقعیت مناسبی ایجاد کرد، چون پنبه خام را از ایران وارد می‌کرد و در آنجا آن را به صورت کالا درآورده باین کشور صادر می‌کردند و بفروش می‌رسانیدند و این منسوجات نساجی که به سبب پایین بودن قدرت خرید دهقانان در بازارهای روسیه خریداری نداشت به بازارهای ایران و افغانستان روانه می‌شد. اما در این بازارها کالاهای منچستر از سال‌ها قبل به فروش می‌رفت و هنگام پر شدن این بازارها از کالاهای روسی، تجار انگلیسی ضمن اظهار عدم رضایت از «امپریالیسم پنبه» روس، نسبت به آینده بازارهای خود بیمناک شدند، خلاصه آنکه این رقابت اقتصادی به سوء ظن بریتانیا نسبت به مقاصد ارضی روسیه دامن زد.

معاهده گلستان (۱۸۱۳) نسبت به انتزاع سرزمین‌های ذکر شده از ایران مهر تأیید زد اما این قرارداد مقدمه باخت‌های بیشتری برای ایران بود. این زمان ایرانیان پند و اندرز انگلیس‌ها را می‌شنیدند، درحالیکه انگلستان امیدوار بود تا از جنگ جدیدی (میان ایران و روس - م) به نفع اهداف خویش بهره‌برداری کند و در این راه با احتیاط گام برمی‌داشت. در ۱۸۲۶، ایران عملیات خصمانه خود را بر ضد روسها آغاز کرد، اما پس از چند پیروزی کم ارزش، توسط پاسکویچ، ژنرال روسی، از قفقاز عقب رانده شده و شهرهای مهمی چون ایروان و نخجوان

را نیز از دست داد و پس از تسلیم دیگر نواحی قفقاز ناچار شد که در ۱۸۲۸ به صلح کردن بگذارد. روسها گذشته از تصرف نواحی یاد شده از ایران غرامات سنگین و امتیازات تجاری ویژه‌یی را طلب می‌کردند^۲ و هدف آنان صرفاً تحت‌الحمایه کردن ایران توسط روسیه بود. اما این باخت‌های ارضی مانع از آن نگردید تا ایران برای جبران آن متوجه نقاط دیگر نشود و روی این اصل بود که محمد شاه نیز ماجراجویی را در افغانستان آغاز کرد و گفتنی است این مشاوران روسی بودند که جهت سرگرم کردن محمد شاه وی را بر این اقدام تشویق می‌کردند، زیرا هدف روسها آن بود که با درگیر کردن ایران، هم احساس بسط ارضی ایران را تسکین داده و هم ایران و انگلستان را با یکدیگر درگیر سازند و چنین بود که بدنبال کوشش‌های ایران برای ایجاد دگرگونی در هرات، سرانجام نیروهای ایران در ۱۸۵۶ باین شهر حمله آوردند و این امری خطرناک برای بریتانیا محسوب می‌شد، چرا که به چشم خود می‌دیدند مستملکات آنان در هند از سوی کشوری به مخاطره افتاده است که خود تحت کنترل روسیه می‌باشد و لذا نیروهای انگلیسی با حمله به فارس و خوزستان، چنان وضع را بحرانی کردند که ناصرالدین شاه قادر به نادیده گرفتن آن نبود و نتیجه آنکه ایران ناچار به تخلیه افغانستان شرقی و هرات گردید. اندکی بعد شاه با تعهد نسبت به عدم تجاوز به سرزمین افغانه با انگلستان صلح کرد. اما در این هنگام روسها نیز از سوی دیگری به توسعه مرزهای خود مشغول شدند و به فتح ترکستان و مناطق همجوار آن در آسیای مرکزی همت گماشتند. بهانه روسها برای این کار حمله اهالی خیوه به کاروان‌های روسی بود و بلافاصله تزار روس در ۱۸۳۹ سپاه اندکی به فرماندهی ژنرال و. آ. پروسکی* روانه خیوه کرد.

* V. A. Perouski

پالمرستون⁺ وزیر خارجه بریتانیا که از نقشه یورش روس ها به هند بیمناک گشته بود شدیداً به روسیه اعتراض کرد. ولی نیازی به این کار نبود، چون نیروی اندک پروسکی در فلات اوست یورت^{°°} گرفتار شده بود و به سختی توانست از طریق اُورن بورگ^{°°°} بسوی خیه پیش رود و این درحالی بود که فرمانده سپاه روسی تعدادی از افراد خود را از دست داده بود و از هر طرف ناچار به عقب نشینی شده بود. باین ترتیب پروسکی درحالی که خیلی از خیه فاصله داشت عقب نشینی کرد، اما با این همه همین ارتش شکست خورده پروسکی راه گشای کوشش های بعدی روسها در آسیای مرکزی محسوب شد. در ۱۸۴۰ حدود اراضی متصرفی روسها در آسیای مرکزی دقیقاً مشخص نبود. ۳ اینان با سماجت و سرسختی دامنه متصرفات خود را در طول خطی از دهانه رود اورال به گوری او گرفته و از آنجا تا اورن بورگ و از این نقطه تا آت باسار⁺⁺ و سپس تا کارانگادا⁺⁺⁺ و آنگاه تا سیمپالا تینسک^{*} گسترش داد و از آنجا بسوی شرق تا جبال آلتائی^{**} پیش می رفتند. در ۱۸۵۳ پروسکی که اینک فرماندار اورن بورگ شده بود در طول سیحون^{***} بسمت جنوب شرقی، تا ۳۵۰ میلی بسوی خیه، صفی از قلاع و استحکامات بوجود آورد و بموازات آن صف مشابهی از استحکامات در جنوب سیمپالا تینسک احداث شد و همچنین پایگاهی نظامی در ورنی ای (Vernyi) (آما-آتا)

(Alma-Ata) در مصب رود ایلی (Ili) در ۱۸۵۴ تأسیس گردید. در ۱۸۳۰ نیز در آک مولینسک[°] (شمال غربی دریاچه بالخاش) یک مرکز

+ Guri'iev *** Orenburg (Chkalov) ** Ust Urt * Palmerston
 x x x Altai range x Semipalatinsk +++ Karanganda ++ Atbasar
 x x x سیحون یا سیر دریا (= Sir-Darya) از رودهای نبط بزرگ آسیا در ترکستان شوروی، که از «تیان شان» سرچشمه می گیرد، و از فرغانه گذشته وارد دریاچه آرال می شود (طولش ۲,۸۶۰ کیلومتر است).

o Akmolinsk

ارتباطی درست شده بود.

این فتوحات روسیه در مناطق مسلمان نشین آسیای مرکزی طی سه مرحله به آهستگی تکمیل گردید.

اولین مرحله بسوی جنوب غربی از سیمپالا تینسک میان دریاچه بالخاش و مرز چین تا سلسله جبال تین شان (Tien-Shan) دنبال گردید و دومین مرحله از سواحل جنوبی دریاچه آرال شروع شد و تا دولت شهرهای خیه و بخارا ادامه یافت و بالاخره در مرحله سوم که بعداً تکمیل شد، پیشرفت روسها مستقیماً به سوی غرب از پایگاه نوبنیاد کراسنووودسک (Krasnovodsk) در سواحل غربی دریاچه خزر میان صحرای قراقوم و کوپت داغ (Kopet Dagh) آغاز گردید. هیچ کدام از این مراحل سه گانه با مقاومت و یا مشکل جدی روبرو نشد.

روس ها فرصت نبط مناسبی را برای تصرف خجند و بخارا و خیه انتخاب کرده بودند چون این دولت-شهرهای (City-States) مستقل در آن زمان نه تنها از لحاظ داخلی روبه زوال بودند، بلکه میان خود از مدت ها پیش جنگ و جدال داشتند. خجند از آن دو دولت-شهر دیگر بزرگتر و شهر مهم آن تاشکند بود که از سال ۱۸۵۰ از مراکز بازرگانی بشمار می رفت و یک صد هزار نفر جمعیت داشت. شهرهای شیمکند (Chimkent) و ترکستان از اهمیت کمتری برخوردار بودند و امیرنشین بخارا از طرف مغرب به مرزهای خجند محدود می شد و این دولت-شهر نه تنها شامل شهری بهمین نام بود، بلکه شهر سمرقند و شهرهای پنج قند و شهر سبز را نیز در بر می گرفت. در همین زمان، بخارا و سمرقند نزدیک به شصت هزار تا هفتاد هزار نفر جمعیت داشتند. خیه گو اینکه کوچکترین دولت-شهر بود ولی بهترین تشکیلات را داشت و قسمت شمالی آن برای تهاجم بسیار مناسب بود.^۴

در سال ۱۸۶۴ ژنرال ایم. جی چرنانیف (M. G. Chernaiev)

سعی کرد تا سلسله استحكامات نظامی را که به ورنی ای ختم می شد با مواضعی که در سیحون ساخته شده بود متصل نماید و سپس این مواضع را با نیروی اندکی تا ترکستان و شیمکند که با اندک مشکلاتی بدست آمده بودند امتداد دهد ولی هنگامی که چرنانی یف بطرف تاشکند عزیمت می کرد با مقاومتی سرسختانه روبرو شد تا جایی که بناچار به عقب نشینی گردید ولی وی سال بعد مراجعت کرد و با موفقیت به شهر حمله کرد. حاصل این تهاجم تحلیل رفتن ظرفیت و نیروی نظامی خان نشین خجند شد. امیر بخارا که از تهدید روسها آگاه شده بود برضد آنان اعلان جهاد داد ولی سرانجام پس از چهار سال جنگ و گریز ژنرال سی. پی. فون کافمن (C. P. Von Kaufmann) جانشین چرنانی یف در سال ۱۸۶۸ بخارا را به تصرف خود درآورد و پس از این پیروزی، نامبرده با کسب لقب و عنوان به فرمانداری بخارا گماشته شد. کافمن تقسیم بندی محل مأموریت خویش را به شکل نویینی درآورد، و کنترل اداری خود را به تمام آن منطقه گستراند.

خیوه نیز به زودی سقوط کرد و پس از حمله یی که در بهار سال ۱۸۷۳ صورت گرفت تسلیم شد و اندکی بعد بصورت تحت الحمایه حکومت روسیه درآمد.

در سال ۱۸۷۵ شورش عظیمی علیه فرماندار دست نشاندۀ روس در خجند آغاز شد و سپس به شکل مبارزه ثنی برضد کنترل تزار در این منطقه گسترش یافت ولی دیری نپائید که توسط فون کافمن و ژنرال ام. دی. شوبلف (M. D. Shobelev) سرکوب شد و از آن پس خجند به عنوان ایالت فرغانه ضمیمۀ امپراطوری روسیه گردید.

اینک تنها منطقه یی که باقی مانده بود، منطقه مرزی ایران و افغانستان در شرقی دریاچه خزر بود که ترکمان های آخال، تک و یموت در آن می زیستند. در سال ۱۸۷۹ ژنرال اسکوبلف

(Skobelev) سپاه خود را از پایگاه نوبنیاد کراسنودسک (تأسیس در ۱۸۶۹) در امتداد شرق درطول دامنه های شمال کوپت داغ گسیل داشت. نامبرده و سپاه تحت فرماندهی وی از تک ها شکست خورده ولی اسکوبلف در سال ۱۸۸۱ مجدداً برای تصرف این مناطق لشکرکشی کرد و این بار در گوک تپه باروی مهم ترکمن ها را با آتش سنگین توپخانه با خاک یکسان کرد و ساکنان آن را که درحال فرار بودند به خاک و خون کشید. ژنرال نامبرده گوک تپه را پایگاه خود قرار داد و از آنجا به تصرف هدف های نهائی خویش یعنی شهر مرو و واحه های اطراف آن همت گماشت. اهالی مرو نیز از تزار روس طی «عریضه ای» درخواست انضمام به امپراطوری روسیه را کردند و تزار نیز درخواست آنان را پذیرفت و بدین سان حیات سیاسی آخرین دولت مستقل آسیای مرکزی پایان رسید.

انگیزه های روسیه برای فتح آسیای مرکزی بسیار ساده و روشن بود، چون تعداد زیادی از روسها در سبیری جنوبی ساکن بودند و فرماندهان نظامی محلی پیوسته شاهد تهاجم قبایل بدوی و راهزنی های آنان به ساکنان مناطق روس نشین بودند و لذا جهت جلوگیری از راهزنی و تهاجم این قبایل بود که روسها به لشکرکشی باین نواحی اقدام کردند و سپس بهمین بهانه نواحی فوق را زیر سلطۀ خود درآوردند.

این فتوحات که سریعاً بضرر مسلمان ها انجام گرفت از لحاظ مالی ارزان تمام شد، و هزینه چندانی را به سن پترزبورگ تحمیل نمی کرد. منطقه یی چنین وسیع با ساکنانی اندک سخت فریبنده بود. امکانات نظامی ولایات اسلامی محدود بود؛ آنان مسلح به تفنگ چخماقی و سایر سلاح های قدیمی بودند و بدیهی است که با این ابزارها اهالی نمی توانستند در مقابل ارتش روس که با سلاح های مدرن سبک و سنگین مجهز بودند ایستادگی کنند و علاوه بر آن مسلمانان نه تنها به

سبب کینه‌ورزی‌های داخلی باهم اختلاف داشتند، بلکه رهبران آنان نیز در گرفتن تصمیمات قطعی و عملی ناتوان بودند و تجربه کافی نداشتند.

صنایع روسیه که به علت فقر شدید دهقانان دارای بازارهای مناسبی نبود، برای تجارت و فروش محصولات خود به این مناطق جدید روی آورد و کارخانجات نساجی روسیه که در پی تولید انبوهی از منسوجات بود به استفاده از کار ارزان (اهالی بومی مناطق متصرفی - م) در مزارع پنبه مایل گشت و این امیدها زمانی تحقق یافت که شبکه‌های خط آهن یکسره گسترش یافت.

در سال ۱۸۶۴ وزیر خارجه روسیه گورچاکف (Gorchakov) برای توجیه خط‌مشی سیاسی خود در آسیای مرکزی طی ارسال یادداشتی به قدرت‌های موجود توضیح داد که مرزهای روسیه نیز به اندازه تجارت نیاز به امنیت دارد. وی اضافه کرد که کشوری که در جوار قبایل بدوی است برای حفظ خود از شر این قبایل مهاجم نیاز به ضبط این نواحی قبيله‌نشین دارد. گورچاکف با اشاره به سیاست ایالات متحده در آمریکای شمالی و فرانسه در آفریقای شمالی و انگلستان در هند، تصریح کرد که این ضرورت است و نه جاه‌طلبی که موجب اتخاذ این سیاست از طرف این کشورها گردیده است و روسیه نیز تنها همان سیاستی را دنبال کرد، که دیگر قدرت‌ها قبلاً آن را شروع کرده و به انجام رسانده‌اند.

این استدلال گورچاکف ازسوی جراید ناسیونالیست روسیه مورد تحسین قرار گرفت و آنان فوراً «مأموریت روسیه را برای استقرار تمدن» و موفقیت این کشور را در الغاء بردگی که مسئله حادّی در دهه شصت بود، مورد تأکید قرار دادند. واقعیت این بود که ترکستان نیز همانند قفقاز به صورت مالکیت شخصی و انحصاری بانیان امپراطوری نظامی درآمده

بود و اینان که از این راه منافع مادی خود را تأمین می‌کردند، چشمان خود را در مقابل سوء مدیریت و ارتشاء بسته بودند.

سیاست توسعه‌طلبانه روسیه در آسیای مرکزی در خارج انعکاس وسیعی یافت. اندکی پس از ارسال این یادداشت، گورچاکف که از تصرف ترکستان توسط چرنائی یف سراسیمه شده بود، فوراً انگلستان را مطمئن ساخت که روسیه دیگر قصد پیشروی بیشتری ندارد زیرا نامبرده به خوبی آگاه بود که انگلستان اگر احتمال حمله روسیه را به هند منتفی بداند، آن زمان امکان درگیری دو قدرت کمتر خواهد شد. اما تلاش‌های پی‌گیر بریتانیا جهت متوقف ساختن روسیه از پیشروی بیشتر و تشویق این کشور به انعقاد موافقتنامه‌ای که ازسوی وزارت جنگ و اداره آسیائی وزارت خارجه انگلیس طرح شده بود ثمری نداشت. وزارت خارجه روسیه تنها در صورتی به امضاء این موافقتنامه تن می‌داد که بتواند در لحظه مناسب شانه از زیر بار تعهدات خود خالی کند.

مسائلی چون مبهم و نامعین بودن محدوده جغرافیائی (نقاط تصرف شده - م) و اشتباهات نقشه برداری و موقعیت ویژه مرزها سبب وقوع یک سلسله بحث‌های تند و گرم شد، بخصوص هنگامی که (با بسط اراضی متصرفی - م) فاصله با سن پترزبورگ افزایش یافته بود و در نتیجه وصول فرامین نظامی به مقاصد خاص خود زمانی دراز طول می‌کشید. فرماندهان و مقامات محلی تنها به این بسنده می‌کردند که به طرح ریزی یک امپراطوری وسیع ادامه دهند و واکنش‌های خارج را به بهانه سوء تفاهم و یادداشت‌های نادرست مورد سرزنش قرار دهند و هرگاه در این میان رقابت‌های شخصی و اختلافات در سلسله مراتب اداری را به این مسائل و مشکلات اضافه کنیم، درمی‌یابیم که روسها در بدو امر نمی‌توانستند نظارتی کافی بر آنچه که در آسیای مرکزی می‌گذشت داشته باشند.

ناتوانی روسیه و یا عدم تمایل آنان در مورد اعمال دست اندرکاران (روسی) و امور آسیای مرکزی باعث شد که سیاست دفاعی انگلستان قویاً صورت تهاجمی بخود گیرد. لرد دربی (Lord Derby) وزیر خارجه کابینه دیزرائیلی (Disrawli) از ۱۸۷۴، بهترین سیاست دفاعی انگلیس را اتخاذ سیاسی تهاجمی تشخیص داد. وی در پی یافتن فرمانروایی افغانی برای تشکیل اتحادیه‌یی با آن برآمد، ضمن آنکه شخصیت‌های سیاسی بنام دیگر را که سرزمین‌های آنان در قبال سیاست توسعه طلبانه روسها بی حفاظ بود، از نظر دور نمی داشت و وزیر خارجه انگلیس اینان را با عقد پیمان و یا از راه دادن اطمینان از حمایت انگلستان آگاه می کرد و در این میان افکار عمومی در انگلیس نیز از وی جانبداری می کرد و این خط مشی جدید سیاسی نیز توسط «کارشناس» برجسته و مبلغ بزرگ یعنی سرهانی راولینسون (Sir Henry Rawlinson) تأیید می شد. شخص اخیر در نوشته خود تحت عنوان انگلیس و روسیه در شرق در سال ۱۸۷۵، بحث‌ها و جدل‌های دیپلماتیک مکتب پالمستون را زنده کرد. طرفداران این مکتب معتقد بودند که باید با توسعه طلبی روسیه در آسیا به مخالفت شدید برخاست و دلایل استواری نیز برای متوقف کردن «سیاست پیش رونده» روسیه در برانگیختن نبض مردم انگلستان مطرح ساخت.

امپریالیست‌های میانه روی روسی با هشدار راولینسون اندک تکانی خوردند ولی افراطی‌های روسی در نوشته‌های خود از تصورات نادرست میانه‌روها درباره مقاصد انگلستان پرده برداشتند. راولینسون نیز برای اثبات نظریات خود به نظریات ژنرال اسکوبلف متوسل شد، زیرا که این ژنرال در سال ۱۸۷۷ طرح‌های مربوط به حمله به هند را انتشار داده بود. و اساس این طرح‌ها بر این بود که هند تحت حاکمیت مستبدانه انگلستان به جوش و خروش درآمده است و ژنرال نامبرده

پیش بینی می کرد که به زودی نیروهای تحت فرماندهی وی [برای حمله به هند] در گذرگاه خیبر ظاهر خواهند شد. خوشبختانه اسکوبلف باندازه کافی واقع بینی داشت، زیرا پس از شکست سربازان روسی در ۱۸۷۹ از ترکمان‌ها وی در طرح‌های خود استقرار صلح را مطرح کرد و در نقشه‌های احتمالی خویش نیز تجدیدنظر کرده بود و بعدها نیز اثری از اجرای نقشه‌های وی نشد.

خصوصیت انگلیس و روس در سال ۱۸۸۵ در واقعه پنج‌ده به اوج رسید و آن هنگامی بود که یک هنگ نظامی روسی در حمله‌یی تلافی جویانه بر ضد یکی از قبایل بدوی تا عمق خاک افغانستان نفوذ کرد و در اینجا بود که وضع انگلستان نیز به وخامت گرایید و در نتیجه روسها از بیم ایجاد وضعیت بغرنج بی درنگ عقب نشستند و با انگلیسها مصالحه کردند و انگلیسها نیز به کابل بازگشتند و وقایع بعدی نشان داد که پس از ۱۸۸۵ روابط این دو چنان رو به بهبودی گذارد که سرانجام در سال ۱۹۰۷ توانستند اختلافات خود را در ایران، افغانستان و تبت حل و فصل کرده قراردادی صلح آمیز میان خود منعقد کنند.

باین ترتیب رقابت روسیه و انگلستان ویژگی عمده صحنه سیاسی قرن نوزدهم بشمار می رفت.

درگیری و کشمکش روسیه و انگلستان اثری معماگونه بر تضمین استقلال ایران پس از جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۸۵۶ (بر سر مسأله هرات) بجای گذاشت، باین ترتیب که هریک از طرفین دیگری را از کنترل کردن و جدا کردن قطعاتی از خاک ایران منع می کرد. جرج لنچاوسکی (George Lenczowski) می نویسد که تعادل ناپایدار قدرت در ایران توسط «مداخله جویان غیر مجاز» (یعنی

امپراطوری آلمان) بخطر افتاد و در نتیجه انگلیس و روس به حساب ایران اختلافات خود را حل و فصل کردند.^۵ متأسفانه مقامات ایران، و سیاستمداران آن از شناخت این تعادل ناپایدار دو دولت عاجز ماندند و به «مداخله گر» قدرتمندی چون آلمان مجال دخالت دادند زیرا به عقیده آنان لازم بود که آلمان را بر ضد روس و انگلیس به بازی گرفت تا باین ترتیب ایران از حضور دائمی و نامطلوب نفوذ دو قدرت رقیب خلاصی یابد. اندیشه درگیر ساختن آلمان در ایران برای دولت مردان ایران بسیار جذاب و مطلوب بود ولی این اندیشه آنان را به خط مشی سیاسی نادرستی سوق داد.

در صفحات زیر چگونگی توسعهٔ علائق آلمان در ایران نشان داده خواهد شد و سپس گام‌های متنوع امپریالیسم آلمان در این کشور که منجر به از میان رفتن تعادل انگلیس و روس (که این خود ناشی از دخالت آلمان و فشار این کشور بود) مورد بحث قرار خواهد گرفت.

نخستین تماس دیپلماتیک میان ایران و آلمان در سال ۱۸۵۷ رخ داد. در ۲۵ ژوئن این سال پیمان بازرگانی و مودت در پاریس توسط فرخ‌خان امین‌الملک، سفیر ایران در فرانسه و کنت کارل فرانس فن هاتس فلدویلدنبرگ (Karl Franz von Hatzfeld Wildenburg) به نمایندگی از پروس و اتحادیه گمرکی آلمان به امضاء رسید.^۶ آنچه باعث می‌شد پروس در عقد این پیمان علاقمند شود، گزارش‌های تجاری و سفرنامهٔ شرق‌شناس و دیپلمات آلمانی ارنست اتوبلاو (Ernst Otto Blau)، وابسته سفارت پروس در استانبول بود. نامبرده از سال ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۷ از این نواحی دیدن کرده بود و در این باره کتابی انتشار داد^۷ و مقالات متعددی نوشت.^۸ وی در این آثار مسافرت‌های خود را به شرق عثمانی، ارمنستان و آذربایجان در تابستان ۱۸۵۷ شرح داد. یکسال بعد نامبرده بعنوان کنسول پروس در طرابوزان

منصوب گردید.

در سال ۱۸۶۰ هیأتی از پروس عازم ایران گردید. اعضای این هیئت عبارت بودند از بارون ژولیوس مینوتولی (Freiherr Julius Minatoli) (رئیس پلیس سابق پروس که به سبب شرکت در «روزهای مارش» ۱۸۴۸ در برلین مشهور شده بود) به عنوان رئیس هیئت و دکتر هاینریش بروگش (Heinrich Brugsch) (وی بعداً جزویکی از پیشگامان مصرشناسی درآمد) و وابسته نظامی و مترجم و دو خدمتکار آلمانی، بروگش در کتابی که بعداً نوشت دربارهٔ مأموریت این هیئت اظهار نظر کرد که هدف‌های این هیئت یکسره سیاسی بود.^۹ هیأت فوق پس از عبور از استانبول، آناتولی، قفقاز و بحر خزر در ماه مه سال ۱۸۶۰ وارد ایران گردید و ناصرالدین شاه اعضای آن را به حضور پذیرفت و مورد تفتد قرار داد. ایرانیان و پروس‌ها آداب دیپلماتیک را در مقابل یکدیگر اجراء کردند و این هیئت سه ماه در پایتخت ایران توقف داشت. سپس مینوتولی برای دیدن نواحی جنوبی ایران با گروه اندکی به همدان رفت و از آنجا عازم اصفهان، پاسارگاد، تخت جمشید، شیراز و بوشهر گردید. مینوتولی در راه بازگشت از بوشهر تب کرد و در خان زنجان، درست در جنوب شیراز بدرود حیات گفت و دیگر اعضای گروه به سرپرستی بروگش به شیراز و از آنجا به تبریز بازگشتند و بعداً از طریق آناتولی رهسپار استانبول شدند و سرانجام اعضای هیئت در سال ۱۸۶۱ به برلین مراجعت کردند. از این تاریخ تا بیست و پنج سال بعد تماس مستمر دیپلماتیک میان دو کشور وجود نداشت ولی این وقفه با سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا شکسته شد.

در آوریل ۱۸۷۳، ناصرالدین شاه تهران را به قصد اروپا ترک کرد و این نخستین سفر وی به اروپا بود و گرچه وی قصد داشت که در سن پترزبورگ، برلین، بروکسل و لندن توقف کند ولی این سفر یکسره هدف سیاسی نداشت. شاه و همراهان زیاد وی دیدار از اسپانیا و دادن بادن را نیز در برنامه مسافرت گذاشته بودند. فرمانروای ایران و همراهان در ۲۸ مه ۱۸۷۳ پس از عبور از باکو و مسکو وارد سن پترزبورگ گردیدند، با اینکه تئاتر و ضیافت‌ها در مراسم نظامی در آن مدت اندکی که شاه در پایتخت روسیه بود، خستگی سفر را از میان برداشت ولی شاه و وزیر خارجه اش میرزا حسین خان نتوانستند حداقل برای یکبار هم که شده از مذاکره با گورچاکف طفره روند.^{۱۰}

وزیر خارجه روسیه از اعطاء امتیاز بزرگ بارون رویتر توسط شاه هم متعجب و هم آزرده خاطر گردیده بود.^{۱۱} روسیه این امتیاز را به عنوان تلاش خائنانه دولت انگلیس جهت تسلط به ایران می‌پنداشت.^{۱۲}

شاه با اعطاء این امتیاز، از انگلستان تنها این توقع را داشت که در صورت پیشروی روسیه در آسیای مرکزی، لندن کمک خود را به وی دریغ ننماید. در آغاز ماه ژوئن هنگامیکه شاه وارد برلین شد تازه به بحرانی بودن موقعیت خود کاملاً پی برد زیرا اخبار واصله حاکی از آن بود که روسیه خیه را نیز تصرف کرده است و جراید اروپا نیز تماماً خبر این پیشروی را منتشر کردند. گورچاکف بقدری شاه را نگران کرده بود که وی در اکتبر ۱۸۷۳ پس از بازگشت به تهران، این امتیاز را لغو کرد و تا این زمان میان اطرافیان شاه بر سر این امتیاز نارضایتی‌هایی نیز بروز کرده بود و لغو آن به منزله حرکت سیاسی مطلوبی پذیرفته آمد.^{۱۳}

پس از سخنان شدیدالحن گورچاکف، شاه منتظر ورود به برلین نشد و در همان پترزبورگ میرزا عبدالرحیم خان سعیدالملک سفیر ایران در روسیه را پیشاپیش نزد شاهزاده رویس (Reuss) سفیر آلمان در آن شهر فرستاد تا زمینه را برای عقد پیمانی که در ضمن موافقتنامه ۱۸۵۷ را لغو کند، آماده سازد. برلین نیز در این مورد اشتیاق داشت و در اندک مدتی سفیر آلمان و فرستاده شاه پیش نویس پیمان مودت و دریاوردی و تجارت را آماده کردند.^{۱۴}

تنها موضوعی که در این پیمان جدید جلب توجه می‌کرد، موضوع ماده هجده آن بود که می‌گفت:

«در صورت بروز جنگ میان یکی از طرفین معظم این پیمان و یک قدرت ثالث، حسن تفاهم و دوستی خالصانه میان طرفین معظم پیمان برقرار خواهد ماند و چنانچه ایران با قدرت دیگری درگیر مخاصمه شود، در صورت تقاضای شاه، دولت آلمان آماده است که مساعی جمیله خود را برای حل مخاصمه بکار برد.»

اما این ماده برای ایران چندان سودی دربر نداشت.

قطار حامل شاه که از ایدکونن (Eydkuehnen) و کونیگسبرگ (Koenigsberg) در راه برلین گذشت، درست ساعت ۶ بعد از ظهر ۳۱ مه در ایستگاه پتسدام (Potsdam) توقف کرد. در ایستگاه قطار امپراطور، ولیعهد، بیسمارک، مولتکه (Moltuke) و رون (Roon) منتظر خیرمقدم گویی به شاه بودند. شاه به همراه ویلهلم اول در یک کالسکه رو باز در طول اونتر دن لیندن (Unter den linden) تا کاخ سلطنتی حرکت کرد و این مسافت در میان ابراز احساسات هزاران نفر طی شد^{۱۵} و طبق گزارش خبرنگار تایمز، جمعیت حاضر گمان می‌کردند که شاه و همراهانش چون «قصه‌های هزار و یک شب» خوب و دلربا هستند.^{۱۶}

مردم آلمان در مورد پادشاه ایران و مخصوصاً نسبت به جزئیات

لباس‌های وی کنجکاو بودند. نشریه کولنیشه تسایتونگ (Koelnische Zeit) ستون‌های بزرگ خود را به شرح برودری و ملیله دوزی‌های البسه شاه و همراهانش اختصاص داده بود:

«رشته‌های برلیان کت سیاه وی خیره‌کننده است این کت همانند جبه و قبای روسی بریده شده است. کلاه سیاه وی که از پوست بره می‌باشد و با پرهای سفید حواصل که مزین به طلا است، جلوه‌ئی خاص دارد. شمشیر یاقوت نشان او دراز و کج است، سردوشی‌ها (که در وسط هر کدام زمرد بزرگی باندازه یک سکه بزرگ آلمانی قرار دارد) و دیگر تزئینات لباس او تالوژیایی دارد.» ملتزمان رکاب شاه نیز مثل خود شاه توجه همگان را به خود جلب کرده بودند، مثلاً عمو، عموی بزرگ، باجناق، رئیس تشریفات، قهوه‌چی، سلاح‌دار، منشی، مترجم حضور، مهتر اسبان، و دربان همگی جلب توجه می‌کردند. یکی از گزارش‌گران ورود شاه را چنین نوشت «سلاطین فرهیخته و متمدن با آنکه پیوسته در برلین رفت و آمد می‌کنند ولی هرگز سلطانی نیمه متمدن از کشوری که بخشی از تخیلات دوران کودکی ما را اشغال کرده، در برلین دیده نشده است.»^{۱۷}

شاه در طول نه روز اقامت خود در برلین با تمام اعضاء خاندان سلطنت ملاقات و در ضیافت‌های آنان شرکت کرد^{۱۸} و همچنین برای دیدن چند برنامه تئاتر و باله چه به صورت رسمی و چه به صورت ناشناس در این اماکن حضور یافت و تعداد زیادی باغ وحش و آکواریوم را از نزدیک بازدید کرد و در نمایش بریگاد آتش برلین نیز شرکت نمود و سپس در یکی از جلسات پارلمان قانونگذاری (Reichstag) حضور بهم‌رساند، و از وزارت خارجه نیز دیدن کرد. در وزارت خارجه شاه توسط بیسمارک مورد استقبال قرار گرفت و در آنجا امضای متقابل پیمان جدید نیز بعمل آمد و تبصره‌یی نیز به این پیمان اضافه شد. شاه

پس از خاتمه اقامت خود در پایتخت با قطار عازم اسن (Essen) گردید و در این شهر وی و همراهانش از کارخانه اسلحه‌سازی کروپ دیدن کردند.^{۱۹} پس از ضیافت شامی که سلطان توپ (The Cannon King) (رئیس شرکت کروپ - م) بافتخار شاه ترتیب داد، ایرانیان به شیوه اروپاییان چند روز دیگر نیز در بادن بادن توقف کردند تا از خستگی سفر بیاسیند و آنگاه از طریق مینتز (Mains) و کارزوه (Karlzue) عازم بلژیک و انگلستان گردیدند.^{۲۰}

در برلین، ناصرالدین شاه بارون رویتر و پسرش را بحضور پذیرفت و طبق آنچه تایمز نوشته است، شاه «مراتب رضایت خود را از ملاقات با کسیکه در صدد اجرای برنامه‌های اصلاحی در امپراطوری او می‌باشد ابراز داشت.»^{۲۱} ولی با این همه، همگان از این امتیاز خشنود نبودند. تورن‌تون (Thornton) این امتیاز را «توهمی شرقی و ناتوان از تشخیص» خواند و وایکونت ان‌فیلد (Enfield) طی یادداشتی که در اکتبر ۱۸۷۲ در وزارت خارجه به بارون رویتر تسلیم نمود، خاطر نشان کرد که «دولت علیاحضرت در صورت بروز اختلاف با ایران خود را مقید به حمایت از منافع شما نمیداند»^{۲۲} و باین ترتیب با روشی که گورچاکف پیش گرفته بود رویتر امیدی برای جلب حمایت دولت روسیه نیز نداشت و روی این اصل وی طریقه دیگری را برگزید و بلافاصله به آلمان بازگشت.

در ۵ اوت ۱۸۷۳ کنت مونستر سفیر آلمان در لندن طی گزارشی به بیسمارک اطلاع داد که «رویتر در انگلستان، نه از طرف مردم حمایت شده است و نه از طرف محافل مالی لندن».^{۲۳}

واقعیت این بود که امتیاز رویتر وسیله‌یی شد که مخالفان حکومت (بریتانیا - م) از آن برای ابراز مخالفت استفاده نمایند و تمام احزاب سیاسی هم متفق القول بودند که حمایت انگلستان از رویتر همانند

پرتاب تیر در تاریکی است، درحالیکه رویتر روی مساعدت حکومت انگلیس و روس حساب می‌کرد و در غیر این صورت واگذاری این امتیاز به دیگر سوداگران نیز امکان‌پذیر نبود. کنت مونستر گزارش داد که سرانجام ضربه کاری را شاه به رویتر وارد کرد، زیرا درحالیکه رویتر تلاش می‌کرد تا شاه را به اقامت در خانه خود در لندن ترغیب نماید، شاه با این دعوت مخالفت کرد و در عوض دعوت ملکه را برای اقامت در کاخ بوکینگهام (Buckingham) پذیرفت. همراهان شاه البته همدردی خود را با رویتر پنهان نمی‌کردند ولی صدراعظم ایران به وی (مونستر - م) اظهار داشته بود که رویتر علی‌رغم ادعاهای خود منابع مالی کافی را (برای اجرای امتیاز - م) در اختیار ندارد.

هنگامی که مونستر و رویتر در سالن رقص بیکدیگر برخوردند رویتر به سفیر ایران گفت که از دادن رشوه به ایرانیان دیگر خسته شده است، از جمله وزیر مختار سابق ایران در لندن رویتر را سی هزار پوند سرکیسه کرده تا دهان مخالفان امتیاز در تهران را ببندد. هنگامی که رویتر از مونستر تقاضا کرد که با در نظر گرفتن پیمان منعقد میان ایران و آلمان و قصد برقراری روابط دیپلماسی بین دو کشور، آلمان از منافع وی حمایت نماید، سفیر آلمان در این مورد «احتیاط زیادی» از خود نشان داد. مونستر در گزارش خود خاطرنشان کرده بود که دیدار غیرمترقبه رویتر از آلمان به نتیجه‌یی نخواهد رسید و اضافه کرد «بتازگی شنیده‌ام که رویتر در آلمان است و تقاضای شرفیابی به حضور اعلیحضرت را دارد».

ولی رویتر از ویلهلم اول درخواستی نکرد. در ۱۴ اوت ۱۸۷۳ رویتر طی نامه‌یی که از ایشل (Ischl) به بیسمارک نوشت تصریح کرد که «هنگام شرفیابی به حضور آن عالی‌جناب در ماه ژوئن، موضوع گفتگو درباره امتیاز از ایران دور می‌زد» و در آن موقع بیسمارک به او اطمینان داد که مشکل عمده وی تنها در یکپارچه کردن منافع دو قدرت رقیب (در

ایران - م) نهفته است و لذا این یادآوری رویتر که این امتیاز، امتیازی «تمدن آفرین» بود و وی قصد دارد از آن به مفهوم بین‌المللی بهره‌برداری کند بگوش بیسمارک فرو نرفت. در آن نامه رویتر (در نامه خود به بیسمارک - م) ادامه می‌دهد که اگر بیسمارک «تنها نیم ساعت از وقت خود را به او اختصاص دهد، وی نه فقط تمام طرح خود را برای او توضیح خواهد داد، بلکه نظر بیسمارک را نیز به شرکت آلمان در این قضیه جلب خواهد کرد.»

در پایان نامه رویتر چنین نتیجه گرفته بود: «احساس می‌کنم که عالیجناب، سرور من، درست همان شخصیتی هستید که مسأله آسیای مرکزی را حل می‌تواند کرد.»^{۲۴}

اما بیسمارک وقت چندانی برای دیدار امتیاز رُبایان فرومایه نداشت. نامه رویتر به ویلهلم شتراسه (Wilhelm Strasse) (مقر وزارت خارجه آلمان - م) رسید و متعاقب آن بارون رویتر اطلاع حاصل کرد که مقررات وزارت خارجه اجازه نمی‌دهد هنگامی که صدراعظم در املاک خود در ورتسین (Varzin) اقامت دارد «سرگرم برقراری ارتباطات تجاری» شود.^{۲۵} رویتر پس از اطلاع از این جریان دیگر موضوع را نادیده گرفت.

انگیزه صدراعظم برای رد تقاضای رویتر واضح و آشکار بود. این امتیاز از نظر تجاری نوعی خطر کردن بود و از سوی دیگر بیسمارک در این درگیری که احتمالاً روابط آلمان و روسیه را تیره می‌کرد، سودی نمی‌دید، بعلاوه بیسمارک و ویلهلم اول در مه ۱۸۷۳، درست قبل از ورود شاه ایران به سن‌پترزبورگ، از این شهر دیدن کردند که نتیجه آن روی هم رفته موفقیت‌آمیز بود، به این ترتیب که مقامات عالی رتبه آلمان و روسیه یک موافقتنامه نظامی را امضا کردند^{۲۶} و لذا اتحاد امپراطورهای سه

گانه^۵ (Dreikaiserbund) براساس محکمی استوار شد و لزومی نداشت که پایه‌های آن را متزلزل کرد، آنهم برای خاطر کشوری آسیائی که با اروپا فاصله زیادی داشت، ضمن اینکه اصولاً بیسمارک علاقه مند به برداشتن گامی به نفع انگلیس نبود.^{۲۷}

ناصرالدین شاه پس از بازگشت از اروپا گام بعدی را برداشت. در ۲۰ ژوئن ۱۸۷۴ کنت مونستر به بیسمارک اطلاع داد که وزیر مختار ایران در لندن، ملکم خان ناظم الدوله یادداشتی برای او فرستاده است. در این یادداشت پس از تشکر از فروش تعدادی تفنگ مستعمل ارتش آلمان به ایران توسط وزارت جنگ پروس، ملکم خان خاطر نشان ساخته بود که شاه علاقمند است تا فوراً وزیر مختار آلمان و هیئت دیپلماتیک آن کشور را در تهران دیدار نماید. شاه از فحوای مذاکرات خود با ویلهلم اول و بیسمارک [موافقت آنان را] با تأسیس سفارت آلمان در تهران دریافت کرده است و اینکه که مشاهده کرده است که آلمان چون علاقه فوری به دخالت در امور آسیا را ندارد، بسیار شادمان خواهد شد تا بتواند از خدمات مشاوران و کارشناسان اتباع کشورهای بی طرف اروپایی استفاده نماید و چون آلمان تنها کشور قدرتمند اروپائی است که در ایران بدنبال منافع نیست، لذا مشاوران آلمانی برای ایران بسیار مناسب می باشند. «در این مورد» مونستر اضافه کرده بود که «ملکم خان صریحاً اظهار داشته است که پیشروی روسیه در طول سواحل بحر خزر باعث نگرانی زیاد ایران گردیده و این کشور بقدری ناتوان است که قادر به ایستادگی در برابر روسیه نیست و بهمین علت روسیه نیز مرتب

۵. در ۶ ژوئن ۱۸۷۳ میان الکساندر دوم تزار روسیه و فرانسوا ژوزف امپراطور اتریش یک پیمان مشورتی به امضا رسید که در ۲۲ اکتبر ۱۸۷۳ ویلهلم اول امپراطور آلمان نیز به آن ملحق گردید و باین ترتیب «اتحاد امپراطورهای سه گانه» بوجود آمد و براساس این اتحاد بود که در صورت حمله به یکی از آنها دو امپراطوری دیگر ملزم به حمایت از آن بودند. م.

۴. مرزهای خود را به ضرر ایران گسترش می دهد، بطوریکه در همین ایام قوای روس در سواحل بحر خزر و در طول رودخانه های گرگان و اترک در حال پیشروی می باشند. نواحی اطراف این رودخانه ها تاکنون بدون هیچ گفتگویی جزو اراضی ایران بوده و قبایل ترکمن ساکن این نواحی قبل از آنکه منکوب فرمانده روسی منطقه نظامی جدید در سواحل خزر یعنی سرهنگ لوماکین (Lomakin) بشوند، همواره رعایای شاه ایران بوده اند و در ایران همگان آگاهند که راه فوق تنها راه وصول به هند و افغانستان بریتانیا است و در صورت درگیری بین انگلیس و روس که هر روز امکان آن افزایش می یابد، ایران در موقعیت خطرناکی قرار خواهد گرفت... از نظر شاه خطر روسیه از خطر انگلستان بیشتر است، زیرا انگلیسها کمتر از روسها مورد نفرت مسلمانان می باشند.»^{۲۸}

مونستر گزارش خود را با تأیید نظر ملکم خان دایر بر اینکه ایرانیان در داشتن بیم بیشتر از روسها محق هستند پایان داد و اضافه کرد که روسیه قبل از آنکه ایران بتواند با کمک انگلستان در برابر روسها مقاومت کند، دست به تجاوز زده است.

گزارش مونستر توسط برنهارد فون بولو (Bernhard Von Bülow) در ورتسین (Varsin) بدست بیسمارک رسید و وی در پاسخ خاطر نشان کرد که شاه باید ماده هجده پیمان ۱۸۷۳ را از یاد نبرد^{۲۹} ولی با اینهمه بولو هنوز بر این گمان بود که نباید در برقراری مناسبات رسمی با ایران شتاب ورزید، زیرا منافع بازرگانی و سیاسی در این کشور در انتظار آلمان نیست و از طرفی شاه نیز بقولی که در سفر خود به آلمان دال بر گسیل هیئت نمایندگی ایران داده بود وفا نکرد و بهرحال آلمان نیز که نیازی به دیپلماسی ورزیده در ایران داشت تا از درگیری بیشتر روس و انگلیس جلوگیری کند اقدامی بعمل نیاورد، گویا اینکه اصولاً پیدا کردن فردی که بتواند این پست را اشغال کند بسیار مشکل